

در پایان سخن باید گفت که به هر حال تضمین امنیت فرد پناهنده به عهده‌ی کشور پناه‌پذیر است. با توجه به شرایط کنونی افغانستان، به‌ویژه محدودیت‌هایی که برای زنان ایجاد نموده است به‌گونه‌ای که اکنون گروه طالبان با اعمال سیاست‌های ضدانسانی و زن‌ستیزانه به‌وحشیانه‌ترین شکل «با بریدن لب‌ها و سینه‌ها و...» زنان افغان را به‌مرگ محکوم می‌کند، به‌نظر می‌رسد شرایط مساعدی برای بازگرداندن زنان وجود ندارد. ایران به‌واسطه‌ی وضعیت استراتژیک در منطقه و نیز پیوندهای فرهنگی مشترکی که با کشورهای همسایه دارد، می‌تواند زمینه‌ی صمیمت و دوستی و تفاهم بیشتر بین مردم منطقه را فراهم آورد. برخوردهای صمیمانه با پناهندگان، که بدون تردید نمادی از فرهنگ صلح‌طلب و مهمان‌نوازی مردم ماست، از بستر فرهنگی مناسبی خواهد بود. به‌ویژه آن‌که ایران با میزبانی بیش از ۲ میلیون پناهنده در حال حاضر هم‌چنان در صدر جدول کشورهای پناه‌پذیر است که این امر به‌عنوان یک امتیاز مثبت محسوب می‌شود. بازگشت پناهندگان حتا به‌صورت داوطلبانه نیاز به برنامه‌ای جهت ارتقا آگاهی و تواناسازی زنان پناهنده دارد. جمعیت زنان پناهنده در ایران که از سطح سواد نازلی برخوردارند و تخصص خاصی ندارند. از این‌رو در اولویت قرار دادن آنان جهت رشد بیشتر و کسب مهارت‌های سودمند ضروری است. با چنین نگرشی لازم است تا اقدامات لازم آگاه‌سازی هرچه بیشتر جامعه‌ی ما با فرهنگ و نیازهای مردم افغانستان و زدودن داورهای منفی نسبت به پناهندگان افغان اتخاذ شود. در این میان قطعاً نقش مطبوعات تعیین‌کننده است. زمینه‌سازی جهت دوستی، صمیمیت و همکاری متقابل دو ملت از رسالت‌های مهم مطبوعات در ایران امروز است. از این‌رو اشاعه‌ی نگرش مثبت و آموزش نوع‌دوستی و رعایت حقوق پناهندگان به مردم ایران از جمله وظایف مطبوعات و رسانه‌هاست تا بدین طریق نقش مثبت پناهندگان افغان به‌ویژه در زمینه فعالیت‌های اقتصادی مشخص شده و نگرش‌های بعضاً منفی نسبت به مهاجرین افغان به‌تدریج از بین رود. در هر حال مردم بی‌پناه افغان به‌ویژه زنان و کودکان پناهنده که سالیان متمادی با تحقیر، خشونت و فقر ناشی از سیاست‌های خصمانه و جنگ‌طلبانه مواجه بوده‌اند، به حمایتی ویژه نیاز دارند. ■

پانویس‌ها:

- ۱- در افغانستان کلمه‌ی بچه مترادف است با کلمه‌ی پسر.
- ۲- پشتون‌ها به لحاظ فرهنگی، سنتی‌تر از اقوام دیگر هستند.
- ۳- عرصه‌ی اشتغال به‌طور کلی ارتباط بیشتر زنان افغانی با زنان ایرانی را باعث شده؛ به‌ویژه آن‌که بخشی از آنان به کارهایی از قبیل نظافت و... مشغول هستند و این امر مجموعاً در فرهنگ‌پذیری آنان نقش داشته است.

منبع:

- تأثیر درگیری‌های نظامی بر موقعیت زنان پناهنده در جمهوری اسلامی ایران، گزارش تهیه شده توسط UNHCR، اردیبهشت ۱۳۷۳.



هنگامی که زنان بها داده می‌شود

کلاریس ا. اولاک ویلسون، ترجمه‌ی لایلا حسین‌خانی

من یکی از اعضای ماهیلا ماندال (گروه زنان) هستم و این برایم بسیار مهم است. اولین بار که به این روستا آمدم، بعد از ازدواجم بود. در آن زمان امید چندانی به تغییر اوضاع در این منطقه نداشتم. در شهر بزرگ شده بودم و هرگز در جایی چنین عقب‌مانده و فقیر زندگی نکرده بودم. خارج از این روستا زنی را نمی‌شناختم و جز کار کردن، خوردن و خوابیدن کار دیگری انجام نمی‌دادم. اما اکنون امیدوارم، ماهیلا ماندال به من امید فراوان می‌دهد. کار با دیگران این امید را به من می‌دهد که فرزندانم زندگی بهتری خواهند داشت. (ساراسواتی - بایی^۱)

در پنج سال گذشته این افتخار را داشته‌ام که در طرحی تحقیقاتی با نام ماهیلا ماندال (گروه زنان) طرحی مبتنی بر مشارکت طرفداران حقوق زن که با همکاری سازمان زنان عامی در روستای هند شکل گرفت - در کنار زنانی چون ساراسواتی بایی فعالیت داشته باشم. نود و شش عضو این سازمان عمدتاً در روستای هندوتبار «پت» زندگی می‌کردند. این روستا در ایالت مهاراشتراست و در میان منطقه‌ای جنگل‌زدایی شده و در معرض خشک‌سالی واقع شده است. جمعیت این روستا نزدیک به هزار و چهارصد نفر است. بیشتر زنان ماهیلا ماندال کشاورزند. آنان در فقر به سر می‌برند و حتا تحصیلات رسمی ندارند. آن‌ها پیش از این که کار گروهی‌شان را آغاز کنند، خشونت علیه زنان در پت به اوج خود رسیده بود، محله‌ها مرکز بهداشت نداشتند، میزان ترک تحصیل دختران بعد از کلاس هفتم به صد درصد رسیده بود و زنان عملاً حق شرکت در شورای روستا را نداشتند. اما نحوه‌ی عمل اعضای ماهیلا ماندال تا حد زیادی این اوضاع را سامان داد. نخستین عاملی که باعث شد تا ماهیلا ماندال برای تغییر اوضاع سریع‌تر اقدام کند، قتل بود که ماجرایش مربوط به مسئله‌ی جهیزیه می‌شد. این قتل در اکتبر سال ۱۹۸۹ در این روستا اتفاق افتاد. شوهرم،

آرویند، هندی است و من آمریکایی. ما اتفاقاً درست چند ساعت پس از پیدا شدن جسد عروس جوان، رانجانا-بایی، در چاه، برای دیدار از دوستان مان به پت وارد شدیم. یکی از دوستان مان که زنی است به نام ماهادویی-بایی ما را به گوشه‌ای برد و ماجرا را برای مان تعریف کرد: «او را شکنجه کرده بودند و اعضای بدنش را بریده بودند. یک نفر میله‌ی داغی را چندین بار به بدنش فرو کرده بود. دست و پا و دهانش را بسته بودند. زخم‌های عمیقی در سر و اندام تناسلی اش وجود داشت. او را با تبر تکه‌تکه کرده بودند. فقط چهار ماه در پت بود-چهار ماه پیش ازدواج کرد. یک ساعت پیش، پلیس شوهرش را برد. همه می‌دانند که کار او و خانواده‌اش است، چون اگر او دوباره ازدواج کند جهیزیه به آن‌ها می‌رسد، نمی‌رسد؟»

بروز چنین اتفاقاتی که ما تنها نمونه‌ای از آن را شنیدیم، در هند امری بسیار عادی شده است؛ به طوری که در سال‌های اخیر گزارش‌هایی حاکی از مرگ‌هایی که به مسئله‌ی جهیزیه مربوط می‌شود، به نحو چشمگیری افزایش یافته است. از قرار معلوم پدر و مادر رانجانا-بایی تمام موارد خواسته شده در توافق‌نامه‌ی ازدواج را اجرا کرده بودند، اما با وجود این خانواده‌ی شوهر وی جهیزیه‌ای بیشتر طلب کردند. و هنگامی که پدر و مادر رانجانا-بایی درخواست آن‌ها را نپذیرفتند، او را به شدت کتک زدند تا شاید به این وسیله پدر و مادر رانجانا-بایی راضی شوند که جهیزیه‌ای بیشتر به آن‌ها بدهند. با این که خانواده‌ی رانجانا-بایی می‌دانستند که با دخترشان به شدت بد رفتاری شده، اما تقاضاهای مکرر او را برای بازگشت به خانه رد کردند. زیرا او را مایه‌ی شرم خانواده می‌دانستند. او جایی برای رفتن نداشت و هنگامی که مسجل شد پدر و مادرش نمی‌توانند یا نمی‌خواهند جهیزیه‌ی بیشتری تهیه کنند، شوهر و خویشان سببی، او را به قتل رساندند. اگر شوهرش او را طلاق می‌داد یا این که رهاش می‌کرد، می‌توانست از راه قانونی جهیزیه‌اش را پس بگیرد. ولی اگر برای همیشه از میان برداشته می‌شد، جهیزیه به خانواده‌ی شوهرش می‌رسید. به علاوه چون در قتل‌های مربوط به جهیزیه قاتل محاکمه نمی‌شود، احتمال این که اعضای خانواده به حبس ابد محکوم شوند بسیار کم بود. در نتیجه شوهر او می‌توانست دوباره ازدواج کند و جهیزیه‌ای دیگر به خانه ببرد.

آن شب من و آرویند در جلسه‌ی بحث و گفت‌وگوی جمعی بیست نفره شرکت کردیم. آنان زنانی بودند که برای صحبت پیرامون قتل جمع شده بودند. حالتی از بهت و حیرت فضای اتاق را پر کرده بود. همگی در سکوت نشسته بودیم تا این که زنی شروع به صحبت کرد و آنچه در دل خود و دیگران بود بازگو کرد: «ما هرگز نمی‌توانیم رانجانا-بایی را زنده

کنیم، برای نجات او دیگر دیر شده است، اما برای نجات خودمان نه... اگر [رآنجانا-بایی] جایی برای کمک طلبیدن داشت، شاید الان در جمع ما حضور داشت... اگر ماهیلا ماندالی فعال داشتیم، می توانستیم به او کمک کنیم... اما ما با هم متحد نبودیم و توانستیم رآنجانا را نجات دهیم... باید با یکدیگر همکاری کنیم و از خودمان محافظت کنیم. زنان زیاده نیستند که پس از مصرف آنها را دور بیندازند. ما انسانیم و حق و حقوقی داریم... ما باید با یکدیگر متحد باشیم... باید ماهیلا ماندالی قوی بسازیم. در غیر این صورت اوضاع به همین صورت باقی خواهد ماند و ممکن است یکروز جسد ما را از چاه بیرون آورند.»

زنان حاضر در جمع یک صدا با تشکیل ماهیلا ماندال، که در واقع محیطی امن و آرام برای زنان در «پت» می ساخت، موافقت کردند. ماهیلا ماندال یا سازمان زنان روستایی، ابتدا در سال ۱۹۵۰ توسط دولت هند تأسیس شد. این بخشی از برنامه‌ای بود که دولت برای پیشرفت زنان روستایی در نظر گرفته بود. اگرچه این برنامه در کل ناموفق بود، اما زنانی که برای صحبت کردن درباره‌ی قتل رآنجانا-بایی جلسه تشکیل دادند از زبان بسیاری از ماهیلا ماندال‌های منفرد در ماهاراشترا صحبت کردند که برای بهبود زندگی زنان به آنان کمک کرده‌اند. در سال ۱۹۸۳ مقامات دولتی یک «ماهیلا ماندال» در پت به ثبت رساندند، اما این ماهیلا ماندال روی کاغذ وجود داشت. تا این‌که در ۱۹۸۷ زنی شهری به نام روپا، که مدافع حقوق زنان بود، هر از چند ماهی به روستای پت سرکشی کرد. من در سال ۱۹۸۹ به منظور تشکیل «ماهیلا ماندال» در روستاهای مختلف به او ملحق شدم و این اولین برخورد من با زنان روستای پت بود. با این‌همه در آن زمان هر لحظه این امکان وجود داشت که روپا کارش را رها کند، چون او با زنانی سروکار داشت که به هیچ وجه نظم‌پذیر نبودند. این اقدام فقط ابتکار عمل گروهی از زنان پت برای سازمان یافتن یا به عبارتی عکس‌العمل آنها نسبت به قتل رآنجانا-بایی بود.

اولین وظیفه‌ی ما در مقام فراهم آوردن تسهیلات این بود که در کوه‌های اطراف که در صد مایلی پت قرار داشتند، پناهگاهی ترتیب دهیم. قتل رآنجانا-بایی زنان روستا را چنان دچار ترس و وحشت کرده بود که تصمیم گرفتند به مکانی امن، خارج از روستا پناه ببرند و در آنجا به حل مسائلشان پردازند. چنین اتفاقی واقعاً بی سابقه بود؛ شصت زن و چهارده دختر -نخستین اعضای سازمان تازه تأسیس ماهیلا ماندال- سوار بر اتوبوسی شدند و به مدت دو روز شهر را ترک کردند. اما کسی اعتراضی به این عمل آنها نکرد. به نظر می‌رسید قتل رآنجانا-بایی در پت چنان تکان‌دهنده بود که مردم روستا متوجه شدند حتماً باید تغییراتی

ایجاد شود. اعضای این سازمان نوپا با مغتنم شمردن این فرصت می توانستند این تغییرات را بر حسب شرایطشان عملی سازند. محیط امن این پناهگاه، که زنان خود آن را تعیین کرده بودند و امور آن را در اختیار داشتند، حیس همبستگی و اتحاد را در میان زنان ایجاد کرد.

پس از بازگشت به خانه، اعضای ماهیلا ماندال اعلام کردند که همه ی زنان و دختران می توانند به سازمان ملحق شوند. در کمال تعجب شش زن مطرود کاستی^۲ در جلسه ی بعدی حضور پیدا کردند. نظام اجتماعی موروثی کاستی در پت هنوز پابرجاست و جالب این که تمام زنانی که به پناهگاه رفته بودند، همگی از کاستی های پرنفوذ بودند و ظاهراً انتظار نداشتند که زنان مطرود کاستی بعد از این دعوت فراگیر به ماهیلا ماندال ملحق شوند. آن ها زنان کاستی را به عنوان اعضای سازمان پذیرفتند اما در حقیقت از آنان خواستند که در کنار سازمان به فعالیت پردازند. با تمام این تفاسیل، سازمان به یک رئیس موقت نیاز داشت. بنابراین یکی از زنان کاستی به نام ویمبال-بایی که تجارب زیادی در ماهیلا ماندال روستای دیگر کسب کرده بود، داوطلب انجام چنین کاری شد. تعدادی از زنان پرنفوذ کاستی با آوردن بهانه های متعدد با انجام این کار مخالفت کردند.

از آن جا که نتیجه ی مطلوب حاصل نشد، اعضا اساس نامه ای را درون سازمان تنظیم کردند تا هر یک از افراد به تنهایی دغدغه ی به دست گرفتن قدرت را نداشته باشد. این طرح شامل کمیته ی اجرایی نه نفره ای بود که سه رئیس، سه منشی و سه خزانه دار اعضای آن بودند و هیچ یک از اعضا به تنهایی اختیاردار نبودند.

من پیش از تأسیس سازمان توسط اعضای ماهیلا ماندال، پیشنهاد کردم تا با مشارکت یکدیگر کار تحقیقاتی ای را آغاز کنیم و سپس توضیح دادم که این کار مستلزم چه خواهد بود. من به اتفاق آرویند و اعضای سازمان به توافق رسیدیم که هر یک به عنوان یک محقق تدابیر، دیدگاه ها و تجارب خود را به کار گیریم و بکوشیم تا منشأ بی عدالتی علیه زنان روستایی را بشناسیم و سپس آن را از بین ببریم. نقش اولیه ی من در مراحل اولیه ی تحقیق این بود تا روند کلی حل مشکلات را که هم اکنون نیز در ماهیلا ماندال کاربرد دارد، برای اعضا به روشنی شرح دهم. من بارها در این مرحله به نشانه هایی از چهار عنصر نظریه ی Model of feminist شارلوت بانج (۴۶-۲۴۳، ۱۹۸۷) برخورد کردم. این چهار عنصر عبارت بودند از: توصیف، تجزیه تحلیل، تجسم و راهبرد یا برنامه ریزی. در نتیجه، این الگو را به اعضا معرفی کردم و عنصر عمل را که بخش بنیادی هر کار تحقیقی مشترک را تشکیل می دهد، به عنوان عنصر پنجم به آن افزودم. هم چنین ارزیابی را، که از عمده ترین وظایف ام

بود، عنصر ششم نامیدم. من و اعضای ماهیلا ماندال این الگو را به عنوان روند شش مرحله‌ای برای حل هر یک از مشکلات موجود در تحقیق‌مان به کار گرفتیم.

اعضای سازمان اظهار کردند که چنین شیوه‌ی سازمان‌یافته‌ای برای حل مشکلات به آن‌ها کمک کرده است که دیدگاهی منطقی و معقول نسبت به مشکلاتی که قبلاً به نظرشان حاد بوده داشته باشند. ما کم‌کم به این مطلب پی بردیم که ظلم و ستم به زنان در روستا دامنه‌ی گسترده‌ای دارد. به طوری که معلوم شد بی‌حرمتی توأم با خشونت به عنوان امری از پیش تعیین‌شده و پذیرفته شده، یعنی بخشی از زناشویی است. در یکی از جلسات از حاضرین پرسیدم: «چند نفر از شما هرگز شوهرش او را نزده است؟» آن لحظه لحظه‌ی بیداری از خواب غفلت بود: از سی نفر زن حاضر در جلسه تنها سه نفر دست‌شان را بلند کردند. اعضای سازمان از این‌که تجارب شخصی‌شان در مورد خشونت چندان دور از ذهن نبوده، احساس قدرت کردند و عزم‌شان را برای ریشه‌کن کردن علل خشونت جزم کردند.

به مرحله‌ی دوم الگوی تحقیقی‌مان می‌رسیم: تجزیه و تحلیل این‌که چرا در مورد زنان خشونت به کار گرفته می‌شود؟ و چرا در جامعه پسرها از دخترها برترند. زنی با نام بایی سا-بایی توضیح داد: «هیچ کس دوست ندارد فرزندش دختر باشد، البته با این‌که یاد می‌گیریم دختران‌مان را دوست داشته باشیم، اما هنگامی که او هنوز در شکم مادر است، مادر دعا می‌کند که فرزندش پسر باشد... بنابراین اولین چیزی که یک نوزاد دختر بعد از به دنیا آمدن با آن روبه‌رو می‌شود چیست؟ سرخوردگی... پسر یک موهبت است. دختر مانند بار سنگین است. بنابراین جای تعجب نیست وقتی که بزرگ شدیم، ما را بزنند!». ما در این تجزیه و تحلیل توانستیم سه عامل مؤثر در بروز خشونت علیه زنان را کشف کنیم: نخست ارزش کمی است که از بدو تولد برای زنان قائل می‌شوند. دوم تنهایی زن در میان خانواده‌ی شوهرش است. زیرا یک عروس با مردی غیربومی ازدواج می‌کند و سپس برای زندگی به روستای شوهرش می‌رود و در آن روستا بیگانه محسوب می‌شود. سومین عامل مصرف بیش از حد مشروبات الکلی در بین مردان است.

هنگامی که به مرحله‌ی سوم تحقیق‌مان رسیدیم، یعنی مرحله‌ی تجسم زندگی بدون خشونت، به این نتیجه رسیدیم که همه‌ی ما حق زندگی داریم بی‌آن‌که ترسی از کشته شدن و یا کتک خوردن داشته باشیم. و این‌که برای دفاع از حق‌مان باید تلاش کنیم. این سرآغاز آن چیزی بود که باید به نظامی از دخالت در خشونت خانوادگی تحول می‌یافت.

هم‌چنان‌که این راهبرد، تحول می‌یافت، اعضای ماهیلا ماندال استدلال کردند تا زمانی

که در روستا زنان را می‌زنند، هیچ زنی کاملاً در امان نخواهد بود. از این رو تصمیم گرفتیم تا اجازه ندهیم زنان آسیب دیده تنها بمانند. سپس اعلام کردیم که اعضای سازمان تا دو ماه بعد (بعد از مرگ رآن‌جانا) راهبرد مداخله را دنبال کنند و بر شروع سریع‌تر کار پافشاری کردیم. چندین روز متوالی اعضای ماهیلا ماندال به عمل فراخوانده شدند و بلافاصله گروهی متشکل از ده تا پانزده نفر عضو با عزم راسخ از میان دهکده به سوی خانه‌هایی که گزارش داده بودند خشونت در آن‌جاها امری عادی شده، رهسپار شدند. از آن‌جایی که زنان سازمان نگران جان من بودند، تنها در تعدادی از جلسات مداخله شرکت کردم.

اعضای ماهیلا ماندال در مداخلات‌شان صحنه‌های به‌یادماندنی را آفریدند و آنچه مرتکبان آن را مسئله‌ای خصوصی تلقی می‌کردند قاطعانه افشا کردند. آن‌ها ضبط صوت من را گرفتند تا صدای مردانی را که زنانشان را تهدید می‌کنند و نیز مادرشوهرانی که با عروس‌های‌شان بدرفتاری می‌کنند و به آن‌ها فحش می‌دهند ضبط کنند. هم‌چنین برای تهیه‌ی گزارشی مستند از هر مداخله از دوربین‌ام استفاده کردند و از صدماتی که هر زن آسیب‌دیده متحمل می‌شد، به‌دقت عکس گرفتند. سپس اعضا این مدارک را در میدان دهکده به نمایش درآوردند. مردم صداهای ضبط‌شده را شنیدند و عکس‌ها را دیدند. آن‌گاه از مردمی که در میدان جمع آمده بودند پرسیدند که آیا به‌کارگیری چنین خشونت‌هایی از نظر آن‌ها قابل قبول است؟ هیچ‌یک از افراد حاضر در جمع چنین رفتارهای خشونت‌باری را بر عهده نگرفت. اما در عمل سرافکنندگی مردم تبدیل به وسیله‌ای نیرومند شد که میزان بروز خشونت را به‌شدت کاهش داد. پس از یک ماه به‌کارگیری راهبرد مداخله، دیگر زمان ارزیابی آن فرا رسیده بود. اعضای ماهیلا ماندال اظهار کردند در مراحل اولیه موفق شده‌اند جلو برخی از اعمال خشونت‌بار علیه زنان را بگیرند. علاوه بر این نقل کردند که مردها دیگر با تهدید زن‌هایشان نمی‌توانند کاری از پیش ببرند؛ زیرا زنان بلافاصله به ماهیلا ماندال اطلاع می‌دهند. بنابراین واضح بود که تأسیس این سازمان برای زنان به منزله‌ی سگی نگهبان است. اما از طرفی، تعدادی از زنان ابراز نگرانی کردند که بیش از این نمی‌توانند درگیر مسئله‌ی مداخله شوند. زیرا این کار نیروی زیادی می‌طلبد.

پس از مدتی سروکله‌ی گروهی سازمان‌یافته که مخالف ماهیلا ماندال بودند در روستا پیدا شد و این در حالی بود که تعدادی از مردان پرنفوذ کاستی، که همگی خویشاوندان زنان مطرود کاستی بودند (اعضای سازمان)، از این‌که در امورشان مداخله می‌شد به‌تنگ آمده بودند. این گروه مخالف، که آنان نیز چنین مشکلی داشتند، از زمین‌داران محلی که از

کاستی‌های پرنفوذ بودند، خواستند تا از دادن دستمزد روزانه به کارگران مطرود کاستی، که در زمین‌هایشان مشغول به کارند، خودداری کنند و این کار را تا زمانی که ماهیلا ماندال دست از سیاست (راهبرد) خود برنداشته، ادامه دهند. زنان بلافاصله دست از مداخله برداشتند و اجازه ندادند تا کاستی‌های مطرود به عنوان بلاگردان اعمال ماهیلا ماندال مورد استفاده قرار گیرند.

اعضای ماهیلا ماندال اتفاقات اخیر را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند و به این نتیجه رسیدند: برای آن‌که کسی در سطح منطقه مرتکب خطا نشود، آن‌ها نیاز به یک منبع نیرومند و حمایتی مستمر در خارج از روستا دارند. آن‌ها نیازهای‌شان را در قالب کمیته‌ای در منطقه یافتند. وظیفه‌ی کمک‌رسانی به صورت رایگان و قانونی به افراد فقیر در ماهاراشترا بر عهده‌ی این کمیته بود. این کمیته از سه مقام قدرتمند تشکیل شده بود. نحوه‌ی کار آن‌ها به این صورت بود که ابتدا تقاضای هر زن برای کمک قانونی را مورد بررسی قرار می‌دادند، سپس به فراخور وکیلی تعیین می‌کردند و مراقب بودند مسئله به درستی پیگیری شود.

با راهنمایی‌های این کمیته، اعضای ماهیلا ماندال موفق شدند هفت مورد خشونت و بدرفتاری نسبت به زنان را برای رسیدگی به دادگاه ببرند، هم‌چنین در هشت مورد افراد را مجبور به پرداخت نفقه کردند.

اعضای سازمان راهبردی دیگر به کار گرفتند. راهبردی که اهداف گذشته‌ی سازمان را دنبال می‌کرد: آن‌ها یکی از دو فروشنده‌ی مشروبات الکلی غیرمجاز را متقاعد کردند که کارش را تعطیل کند و به جای آن در روستا لباس و پوشاک بفروشد و به او گفتند اگر چنین کاری انجام دهد، از مشتریان پروپا قرص مغازه‌اش خواهند شد. بنابراین با کاهش مصرف مشروبات الکلی، خشونت و بدرفتاری نسبت به زنان به تدریج کاهش یافت. چنین تلاش‌هایی باعث شد که محیطی امن برای زنان ایجاد شود. اما با وجود این سخت‌کوشی‌ها هنوز امنیت به اندازه‌ی کافی وجود ندارد. در مارس ۱۹۹۴ هنگامی که مشغول نوشتن این مقاله بودم، از فوت یکی از اعضای جوان ماهیلا ماندال، که گفته می‌شد خودکشی کرده است، باخبر شدم.

با وجود مشکلات فراوان، اعضای ماهیلا ماندال یک بار دیگر از الگوی تحقیقاتی مبتنی بر مشارکت افراد استفاده کردند تا به این وسیله بتوانند تحولاتی بنیادین در جامعه ایجاد کنند. برای مثال آن‌ها در حین تحقیق متوجه شدند که همه‌ی دختران تا کلاس هفتم ابتدایی درس خوانده‌اند زیرا والدینشان اجازه نمی‌دهند که برای ادامه‌ی تحصیل به تنها دبیرستان

موجود که در روستای همسایه واقع شده است بروند. از این رو در سال ۱۹۹۰ ماهیلا ماندال دبیرستان دخترانه‌ای در پت تأسیس کرد؛ در حالی که در آن زمان تعداد کمی از اعضای بزرگسال سازمان باسواد بودند.

اعضای سازمان پس از انجام تحقیقاتشان به نتیجه‌ی دیگری دست یافتند و آن نیازشان به یک مرکز بهداشت محلی بود. برای این منظور آن‌ها با رئیس یک بیمارستان خصوصی در نزدیک‌ترین شهر تماس گرفتند و از او درخواست کردند که هرچه سریع‌تر کمک‌های پزشکی خود را ارسال کند. این اقدام جسورانه نیز عملی شد و اعضای ماهیلا ماندال به همراه پزشکان هر سه ماه یک‌بار درمانگاهی یک‌روزه در روستا ایجاد می‌کردند و به‌طور رایگان به مداوای بیماران می‌پرداختند. اکنون این درمانگاه به‌طور دائم برقرار می‌باشد.

گروه‌های مخالف ماهیلا ماندال هم‌چنان فعالیت دارند، اما این مخالفت‌ها با پشتیبانی دیگران به حالت تعادل درمی‌آید و این به‌خاطر خدمتی است که سازمان به روستا کرده است. اتفاقی که روستاییان هرگز آن را فراموش نخواهند کرد، انتخابات شورا در روستا بود که در اواخر سال ۱۹۹۳ انجام شد. در این انتخابات ماهیلا ماندال موفق شد برای یک دوره‌ی پنج ساله، پنج کرسی از نه کرسی را از آن خود سازد. اولین اقدام این شورای جدید، بستن آخرین بقایای مشروب‌فروشی‌ها بود؛ چیزی که ماهیلا ماندال سال‌ها آرزویش را داشت. ماهیلا ماندال برای حل مشکلات، بسیار حساب‌شده عمل کرد و با انجام این کار قدرت و کارآیی سازمان زنان را، که حاصل ابتکار مردمی عامی بود، به اثبات رساند.

اعضای سازمان در یکی از جلسات اخیر هنگام ارزیابی کارشان همگی به این نتیجه رسیدند که: «آن زمان که به زنان بها داده شود، کوه به حرکت درخواهد آمد.» و وقتی از آن‌ها پرسیدند منظورشان از کوه چیست؟ پاسخ دادند که کوه همان بی‌عدالتی است که آن‌را تجربه کرده‌اند؛ چراکه آن‌ها فقیر و در برخی موارد از کاستی‌های مطرود و از همه مهم‌تر زن هستند. این گفته‌ی یکی از اعضای سازمان است: «این کوه فقر، این کوه کار بی‌پایان، این کوه خشم و ناامیدی؛ این کوه بر من سنگینی می‌کند و پشتم را خم کرده است، به طوری که آسمان را نمی‌توانم ببینم... سراسر عمرم با آن جنگیده‌ام. به‌تنهایی نمی‌توان این کوه سنگین را حرکت داد... اما با یکدیگر چطور؟ همه با هم می‌توانیم، هنوز امید هست.» ■

پانوش‌ها:

- ۱- این ترجمه خلاصه‌ی مقاله‌ای است از مجله‌ی *SIGNS*، تابستان ۱۹۹۵، شماره‌ی ۴.
- ۲- «بایی» در ماراچی به معنای زن است. این عنوان نوعی خطاب مؤدبانه محسوب می‌شود.
- ۳- *Cast* = طبقه‌ی اجتماعی موروثی در هند.

اصول منطق مردسالاری و جنگ در کوزوو

مسئله‌ی تجاوز به حقوق فرد انسان‌ها، یک موضوع بین‌المللی است

ترجمه‌ی لیلا توکلی

در بلگراد گروه‌های مستقل زنان در ارتباط با محکوم کردن خشونت و سرکوب‌های رژیم صرب در کوزوو به فعالیت‌های گسترده، انتشار اعلامیه و ارتباط با مجامع حقوق بشر دست زده‌اند. جنگ در کوزوو شروع شده است. خشونت رژیم صرب در کوزوو ادامه‌ی سیاست تبعیض نژادی (آپارتاید) است که طی ده سال اخیر به شدت از سوی رژیم اعمال می‌شود. موقعیت کنونی نشان می‌دهد که این «قلمرو» است که مقدس است نه زندگی انسان‌ها!

از کجا آغاز کنیم؟

از مردسالاری شروع می‌کنیم:

از ایدئولوژی مردسالاری شروع می‌کنیم که زیربنا و سازوکار حفظ و بازتولید خشونت مردانه علیه زنان طی هزاران سال است. گروه‌های مستقل جنش زنان در حال افشای روی واقعی ایدئولوژی مردسالاری هستند که این ایدئولوژی از طریق به‌کارگیری و اعمال خشونت توسط مردان ماجراجو و خشن علیه زنان و کودکان عمل می‌کند. ایدئولوژی مردسالاری باعث جلوگیری از ارتباط زنان جهت یاری گرفتن از دنیای خارج برای توقف خشونت موجود است. این ایدئولوژی خشونت مردان را در خانواده علیه زنان و کودکان به‌عنوان یک «موضوع خصوصی خانوادگی» تلقی می‌کند. ایدئولوژی خصوصی تلقی کردن الگوهای رفتاری، باعث گسترش دامنه‌ی خشونت در دیگر حوزه‌های اجتماعی می‌شود. هنگامی که پلیس توسط شماره تلفن مخصوص و اضطراری مثلاً از یک درگیری خشونت‌آمیز خانوادگی مطلع می‌شود و دخالت می‌کند، مرد خشنی که با عصبانیت در کنار زن کتک‌خورده و مجروح‌اش ایستاده، به پلیس می‌گوید که: این زن من است و

«مسئله‌ای شخصی و خانوادگی» است. متأسفانه پلیس هم با درکی مشابه می‌پذیرد و بر خانوادگی بودن موضوع صحه می‌گذارد. در واقع بازتاب چنین الگویی [در حوزه سیاست و مملکت‌داری] باعث می‌شود که شخص اول رژیم حاکم، سرکوب و قتل عام مردم کوزوو را به یک امر «خصوصی و داخلی» تلقی کرده و تصمیم‌گیری و قضاوت در مورد آن را به رژیم خود محدود و منحصر نماید. به همین طریق فراندوم نیز موضوعی «داخلی و خصوصی» (موضوع خانوادگی) تلقی می‌شود. در صورتی که مسئله‌ی کوزوو سال‌هاست که یک موضوع باز و بین‌المللی بوده است.

حالا از اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر آغاز می‌کنیم:

در آستانه‌ی برگزاری پنجاهمین سال تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر، که از طرف یک‌صد و پنجاه عضو سازمان ملل متحد امضاء شده است یادآوری می‌کنیم که این بیانیه در واقع برای جلوگیری از جنگ، بی‌عدالتی و کشتار شهروندان توسط رژیم‌های حاکم در کشورهای جهان تدوین شد. این اعلامیه‌ی جهانی اشعار می‌دارد که تجاوز به حقوق فرد فرد انسان‌ها یک موضوع بین‌المللی است. برای مثال: توقیف پاسپورت یک فرد آلبانی تبار در مرز یوگسلاوی هنگام بازگشت از محل کارش در سوئیس به کشورش (صربستان) یا کتک زدن زن یا کودکان یا پیامدهای تحریم‌های اقتصادی و دارویی یا احضار اجباری به خدمت سربازی در جنگ، هم‌چنین شکنجه و توهین به افراد در پاسگاه‌های پلیس، آزار جنسی در محل کار و بالاخره تجاوز جنسی در خانواده (زنا با محارم) همه و همه مسائلی غیرخصوصی یعنی بین‌المللی است.

ما به تجربه‌ی آپارتاید در آفریقا رجوع می‌کنیم:

یکی از ابزارهای غلبه دستگاه سلطه‌آمیز سفیدپوستان در آفریقای جنوبی که به سیاست آپارتاید و تبعیض علیه سیاه‌پوستان منتهی می‌شد، سیاستی بود که آپارتاید و تبعیض نژادی را یک امر داخلی و خصوصی آفریقای جنوبی اعلام کرده بود.

چرا ما به صورت غیرخصوصی یعنی عام و همگانی برخورد می‌کنیم:

اندیشه‌ی فمینیستی و جنبش زنان سازوکار حذف «دیگری» را به خوبی می‌شناسد. زنان، که تحت عنوان «دیگری» همواره در جهان مورد تبعیض واقع شده‌اند، به خوبی آگاه‌اند که خشونت مردانه علیه زنان الگوی تمامی خشونت‌های اعمال شده علیه «دیگری» (به عنوان غیرخودی‌ها) می‌باشد. در صربستان الگوی «دیگری» به عنوان دشمن، ساخته و پرداخته شده توسط حاکمی است که طی ده سال گذشته در صربستان حکومت می‌کند.

البته ما از ابتدای جنگ شاهد بوده‌ایم که «دیگری» به عنوان دشمن، مدام تغییر کرده است: اول اسلوون‌ها بودند، بعد کرووات‌ها، سپس مسلمان‌ها، و هم اکنون آلبانی تبارها و مونته‌نگرویی‌ها و احتمالاً به زودی وژودنیا و سومادیزا به عنوان دشمن قلمداد خواهند شد. به نظر می‌رسد که این مرد

(حاکم) حاضر است، بدون سرزمین و بدون ملت، دست خالی (فقط به عنوان سمبل رژیم تھی صربستان) هم‌چنان به حکومت خود ادامه دهد.

به‌هرحال فارغ از مسئله‌ی شخص حاکم و حتا فارغ از ایالت‌های نوخاسته، زنان هم‌چنان موضوع خشونت - به‌عنوان جنس «دیگری» - باقی خواهند ماند؛ مگر این‌که ما زنان خودمان را سازمان بدهیم. به همین منظور است که ما به‌صورت عام و همگانی به مسئله برخورد می‌کنیم. بنیان تفکر فمینیستی گروه‌های مستقل زنان بر پایه‌ی این اعتقاد استوار است که تقلیل این امور به یک موضوع «خصوصی»، یک ترفند سیاسی است. گروه‌های زنان تلاش می‌کنند که به همه‌ی شکل‌های تبعیض خاتمه دهند. در مرحله‌ی اول تبعیض علیه زنان و کودکان. ما همه‌ی اشکال ستم و تجاوز را محکوم می‌کنیم؛ به‌ویژه اعمال خشونت فرادستان بر فرودستان و اقویا بر ضعفا. به همین دلیل دفاع از حقوق انسان‌ها و جلوگیری از تضييع حق شهروندان، مهم‌تر از تغییر مرزهای جغرافیایی است.

برای ما زنان حق متفاوت بودن حائز اهمیت است؛ زیرا بدون آن جامعه مدنی معنایی ندارد و از گروه‌های زنان در کوزوو و در صربستان، که حقوق انسانی زنان و گفت و گو غیرخشونت‌آمیز را ترویج می‌کنند حمایت می‌کنیم. ما از جنبش صلح در کوزوو و صربستان حمایت می‌کنیم و از هر ابتکار عمل حقوقی جهت ممنوع کردن قوانین تبعیض‌آمیز (مکتوب و غیرمکتوب) علیه آلبانی‌ها در کوزوو جانبداری می‌کنیم. ما پیش از هرچیز به سیاست‌های جمعیتی رژیم فعلی معترضیم؛ سیاست‌هایی که به‌موجب آن‌ها کمک هزینه فقط به فرزند سوم زنان حزب تعلق می‌گیرد تا در بلندمدت از جمعیت آلبانیایی‌ها کاسته شود. رژیم فعلی با کاربست این سیاست‌ها در واقع بیزاری از آلبانیایی‌تبارها را مشروعیت بخشیده است. ما از کسانی که خواهان میانجی‌گری سازمان‌های بین‌المللی هستند حمایت می‌کنیم زیرا ۱۰ سال آزار و شکنجه و قتل عام آلبانیایی‌ها ثابت کرده که رژیم صربستان دیگر قابل اعتماد نیست.

ادامه و گسترش جنگ در کوزوو توسط هر ارتشی که دنبال شود، به‌هرحال نتیجه‌ی آن تشدید خشونت مردان نسبت به زنان خواهد بود: تجاوز در جنگ و در اردوگاه‌های پناهندگی، فاحشگی، خرید و فروش زنان، خشونت در خانواده‌ها، پاکسازی اقلیت‌ها در ازدواج‌های بین اقوام، آزار جنسی و زنای با محارم. هر جنگی مناسبات اجتماعی و خصوصی را مردسالارانه‌تر می‌سازد. نظامی‌گری را مشروعیت می‌بخشد که نتیجه‌ی آن تشدید تنزل مقام زنان و نفرت علیه آنان است. ■

گروه‌های مستقل زنان در بلغراد - صربستان، زنان سیاه‌پوش علیه جنگ، مرکز زنان مستقل علیه خشونت جنسی، ناشرهای فمینیست ۹۴، مرکز مطالعات زنان، لابی زنان در بلغراد

THE SECOND SEX

A Collection of Articles On Women's Studies

www.KetabFarsi.com

شابک : ۹۶۴-۶۶۰۹-۱۷-۱ | ISBN : 964-6609-17-1



۵۵۰ تومان